

کتابچه حقیقت و ماجراهای مربوط به آن:

پس از ربوده شدن پیروز دوانی، نشریه نیمروز کتابچه حقیقت را با نام پیروز دوانی چاپ نمود...

در ذیل این نوشته نمونه هایی از آن را خواهید دید.
پس از اعتراض به نشریه نیمروز که این مطلب از پیروز دوانی نیست، در شماره های بعدی مطالب این کتابچه را با نام عبدالله شهبازی چاپ نمود.
آقای احمدی که به تاریخ شفاهی حزب توده معروف است در جاهایی اعلام نموده است که اولاً مطالب این کتابچه حقیقت ندارد و ثانیاً کسی یا کسانی می توانند آن را نوشته باشند که از اعضای رده بالای حزب بوده باشند.

پیروز دوانی، قبل از ربوده شدن در سال 1377 شمسی چند نسخه از این کتابچه را برای من فرستاد که برای مطالعه دوستان به آنان بدهم و خودش هم برای بعضی از دوستان به خارج از کشور ارسال داشته و نسخی را هم در داخل ایران شخصا به بعضی از دوستان داده که مطالعه کنند. ولی همه این ها نشانی از این نیست که ایشان این کتابچه را نوشته یا چاپ کرده باشند. درست مثل من و شما که کتابی یا مطلبی را می خوانیم و به دیگران معرفی می کنیم که آن را بخوانند یا این که link می دهیم که آن را ببینند. آیا این نشان از نوشتن مطلب و کتاب به قلم ما است و آیا این نشان از باور یا عدم باور به مطالب آن است...

پیروز دوانی همه بولتن و نوشته های خود را با امضای پیروز دوانی و از طریق انتشارات پیام پیروز منتشر کرده و هیچ نگرانی هم از امضای خود نداشته است. هم چنان که شدید ترین مطالب را به اسم خود منتشر کرده که همان ها موجب ربوده شدن و کشتن ایشان شده.

آیا مطالب این کتابچه بسیار خطرناک تر از بولتن های ایشان است که مطرح کرده؟
بولتن شماره 4 انتشارات ایشان با نام "زجرنامه فرج سرکوهی" که همه آن چه را که بر آقای سرکوهی رفته بود منتشر کرد یا زمانی که آقای منتظری را زدند و در حصر قرار دادند، چه کسی آن را با امضای خود منتشر کرد و یا مطالب بولتن 22 و دیگر نوشته ها... (با مراجعه به سایت [www. Piroozdavani.com](http://www.Piroozdavani.com)) آن چه را که ایشان منتشر کرده می توان دید... این که چشم بندی نیست...

اما چرا مطالب به نام ایشان منتشر می شود؟ و آیا اگر ایشان زنده بود، آیا کسی می توانست این کتابچه را به نام ایشان منتشر کند؟ قطعاً نه

هنوز هستند کسانی که از رده بالای حزب توده ایران بوده اند و طول عمرشان هم زیاد باد، که از حزب توده ایران به هر دلیلی کنار گرفته اند و این از مسائل خود آنان است... کسانی هستند که از حزب ضربه خورده اند و یا از عملکرد آن راضی نیستند... آیا آنان نمی توانند که این موارد را نوشته باشند؟ امکان این هست!
ولی شاید شرم از این که خود را به خطر بیاندازند، نگرانی از عملکرد خود در گذشته، شهادت ابراز آن را با نام اصلی خود ندارند...

و چه بهتر که مطالب و درد خود را از زبان کسی دیگر باز گو کنند یا منتشر کنند که حضور ندارد... طرح این چنین مسائلی شهادت می خواهد که شاید از دست داده اند.

پیروز دوانی هیچ نوشته ای را بدون نام و یا با نام دیگری منتشر نکرده که حالا بعد از مرگ آن را به نام ایشان ثبت کنند ...

پیروز دوانی در سال های 65 تا 69 شمسی مطالبی را تحت عنوان "رزم خلق" منتشر کرده که در آن از رهبری حزب توده ایران انتقاد کرده و آن را همه با صداقت و به جرات مطرح کرده و همین نوشته ها بوده که حزب توده ایران رابه خشم آورده که علیه او توطئه چینی کند... در ذیل دست نوشته خود او را خواهید خواند...

در سایت زیر آقای منوچهر ، ضمن انتساب این کتابچه به پیروز دوانی، ایشان را خواهر زاده عباسعلی شهریاری معرفی کرده...

<http://www.iranglobal.info/I-G.php?mid=2&news-id=46367&nid=haupt>
seit baray ketbche haghghat
manoucher

برگرفته از : ایران گلوبال
انتشار از : کیانوش توکلی

جای تعجب است که این نویسنده، هنوز نمی داند که راجع به که مطلبی را می نویسد و یا اگر می داند، معلوم نیست که چرا اصرار دارد برای صحت گفتار خود، افراد را نام و هویتی دیگر بدهد...

توضیح این که عباسعلی شهریاری در روستای دوان متولد شده و مادر پیروز هم در همان روستا و تا آن جا که همه اهالی این روستا می دانند این دو خواهر و برادر نبوده اند و نیستند... یک سوال طرح می شود، آیا همه کسانی که در یک روستا، یک شهر، یک کشور متولد می شوند، می بایستی حتما خواهر و برادر باشند؟ و گاهی می توان در یک شهر حتی دو فرد را با نام خانوادگی مشابه یافت، آیا آنان می بایستی که با هم فامیل باشند؟ این هم از سواد نویسنده گان ایران زمین...

خیر، عباسعلی شهریاری هیچ نسبتی با مادر پیروز دوانی ندارد و فقط در یک روستا متولد شده اند... و اقا که!

بهر حال انتساب این کتابچه به پیروز دوانی را تکذیب می کنم و امید که در بیان مطالب کمی مسنول و آزاده باشیم

ابتدا این نوشته در نشریه نیمروز به نام پیروز دوانی چاپ شده

حزب توده چگونه کودتای نوژه

«۷»
کتابچه حقیقت

کتابچه حقیقت، عنوان جزوه ای است که در تهران منتشر شده و در آن رازهایی از حوادث روزهای آغاز انقلاب تاکنون و اسراری که موجب شد جمهوری اسلامی رو در روی حزب توده قرار گیرد و نیز اعدام هایی که در پی این حوادث در ایران صورت گرفت بر ملا شده و ناگفته هایی گفته شده است.

دوستانی که آن را دیده اند گفته اند ممکن است انتشار این کتابچه، کار پیروز دوانی باشد که اخیراً بازداشت و به نقطه نا معلومی برده شده است، اما خانواده دوانی، در تماس با نیمروز جز این میگویند، آنها معتقدند اگر این جزوه کار پیروز دوانی بود، او حتماً نام انتشارات یا شرکت سهامی پیروز را بر آن می گذاشت، کما اینکه تا کنون چنین می کرده است و چون این نام بر این کتابچه نیامده پس میتواند به او ارتباطی نداشته باشد.

خانواده دوانی از اینکه راز بازداشت پیروز، گشاده نشده و رژیم بازداشتگاه او را نشان نداده و اجازه ملاقات به آنها نمیدهد، شدیداً نگرانند و خبر میدهند، مادر پیروز، ده روز پیش، در فقدان فرزند، جان باخت...

این کتابچه اسراری دارد که بسیاری بر آن صحنه نهاده اند، اما طبعاً بعضی نکات آن هم می تواند واقعی نباشد، دوستانی که از واقعیت ها با خبرید می توانند برای ما بنویسند...

ریاست آن با «شادمهر» بود) در واقع پیام رمزی ۲ ساعت پس از شکست عملیات از سوی رادیو آمریکا داده میشود و سپس ارتش هواپیماها و هلیکوپترهای باقی مانده آمریکایی در طیس را بمباران می کنند. اطلاعات حزب توده از شبکه ای بود که در داخل کشور عملیات را انجام میداد پس از ماجرای طیس و خیانت ستاد ارتش، در جریان گفتگو میان بهشتی و کیانوری، بهشتی می گوید «شما اطلاعاتتان را به کانالهای دیگری غیر از بنی صدر بدهید، که البته یکی از آن کانالها دفتر خمینی بود.

ج- پس از گذشت یکسال از قضیه نوژه، شخصی با نام «مینو» از اعضای سازمان مخفی با پدر یکی از دوستانش که عضو شاخه باقی مانده نوژه بود، آشنا شده و به دستور حزب در آن شبکه نفوذ می کند و اطلاعات مربوطه را به حزب میدهد و حزب نیز این اطلاعات را با میرساند. داستانی به جز «مینو» همه را دستگیر می کند بعد از این ماجرا مینو به شبکه علنی حزب پیوست و پس از سرکوب حزب، به شوروی گریخت.

۵- نفوذ در گروههای مختلف سیاسی:
الف- یک زوج در دفتر حزب جمهوری اسلامی و همچنین در روزنامه آن اشتغال داشتند، البته این افراد توده ای بعدها به هاداران سازمان معاهد، خله، ابدان

احمدی، به حزب می رساند ولی خبر به موقع به کیانوری نمی رسد، احمدی ناچار خبر را مستقیماً به بنی صدر می دهد و روز بعد از عملیات کیانوری همین اطلاعات را در دیدار با بنی صدر به او میدهد بنی صدر به منبع اطلاعاتی واحد مشکوک میشود. از سوی دیگر، عطاریان، فروزان و سلیمی، کمیته انقلاب را قبل از ۵۷ در ارتش تأسیس کرده و عملیاتی نیز انجام داده و از جمله یادگانهایی را به انقلاب تحویل داده بودند. به همین دلیل عطاریان موقعیت خاصی داشت و بعد از انقلاب فرمانده لشکر یکم گارد شد و با آغاز جنگ فرمانده قراز گاه غرب و بعد از آن مشاور عالی وزیر دفاع بود. از طرف وزارت دفاع در جلسات کارشناسی شورایی نظامی شرکت می کرد. در این جریان «قدوسی» به عطاریان حکم داد که برای رسیدگی به جریان طیس اقدام کند که هلیکوپتر هواپیماهای آمریکا در طیس می مانند و فرمانده ارتش ایران دستور بمباران منطقه را میدهد و درست این زمانی بود که فرمانده سپاه قائم برای تجسس در آنجا بود و در اثر بمباران هواپیماهای ایران کشته شد و یحیی بود که از طرف آمریکا به نفوذی های آمریکا در ارتش ایران چراغ سبز زده شده بود. در واقع دستور بمباران را بنی صدر داده بود. از سوی نفوذی های حزب مشخص شد که در چند روز قبل از قضیه طیس سایت های اضطراری بمباران شد هوایی اطراف تهران و قم را برچیده بودند. گزارش عطاریان از

این زن، دو نفر از اعضای علنی حزب را وارد تشکیلات مخفی کودتایچیان می کند که آن دو در لیست نیروهای اقدام کننده کودتا قرار می گیرند.

کیانوری دائماً مقامات جمهوری اسلامی را در جریان اطلاعات کودتایچیان قرار می دهد. در ضمن منبع اطلاعاتی خود را نیز معرفی می کند. تا آنجا که دو نفر از سپاه نیز از طریق همین زن وارد نیروهای اقدام کننده می شوند. حتی پول مزدوری بین آنها تقسیم میشود. قرار بوده نیرویی از تهران به نوژه برود و از درون پایگاه نوژه نیز راه را باز کنند و پایگاه تصرف شود و بدنبال آن با هواپیماهای جنگی از نوژه به تهران آمده و محل های تعیین شده را بمباران کنند. شب هنگام در لحظه قطعی، نیروهای حکومت، عملیات کودتا را خنثی و نیروهای عملیاتی کودتا را در پایگاه و به عنوان اعضای از تهران دستگیر می کنند. ولی تمام شبکه دستگیر نمیشوند.

ب- در ۵ اردیبهشت ماه ۵۹ در جریان «طیس»، همزمان با عملیاتی که قرار بود آمریکا انجام دهد، برنامه ریزی شده بود که از داخل شبکه نیز عملیاتی انجام شود. در این شبکه نیز عوامل نفوذی حزب وجود داشته

و بعد از اعتراض، از شماره های بعدی تا آخر بانام عبدالله شهبازی منتشر شد.

لاجوردی: اسم مستعار دادن، یک عمل غیر قانونی است

«۱۰»
نتایج تحقیق

تنها کسی بود که نام خودش را تا لحظه آخر نگفته بود و سرانجام با توصیه مسئولش علی کتانی اسمش را می گوید پس از عکس گرفتن و انگشت نگاری و ثبت مشخصات، با گذشت چهار ماه زندان، همه آزاد میشوند (از جمله علی کتانی، عباس خرسند، پرتوی). بعدها در دوره بازجویی های پس از دستگیری سال ۶۲ مشخص میشود که این افراد عضو اداره هفت ساواک و مسئول نصب دستگاه استراق سمع در سفارت شوروی در دوره شاه بوده و از این رو برای کیانوری مهم بود. اصرار زیاد کیانوری برای بازجویی حزب از این فرد برای آن بوده که اطلاعات در این رابطه را خود حزب بدست آورد و به شوروی بدهد.

امکانات برای فرار رهبران حزب (الف) - امکانات فرار در شبکه مخفی یا نظامی؛

۱- یک قایق ماهیگیری در آستارا بود که یک همافر اخراجی از نیروی هوایی (پس از دوران تصفیه)، آن را به هزینه خود برای حزب تهیه کرده و ظاهراً به کار ماهیگیری مشغول بود. این قایق توان انتقال ۶ نفر را از آستارای ایران به آستارای شوروی داشت. قایقران مذکور از طریق یک واسطه با «جغانگیری» و کمیته مخفی - نظامی مرتبط بود و از اعضای بخش نظامی بشمار می رفت.

۲- یک ماشین بنده مستعار بود که

در حالیکه نیمروز قبلاً با استناد به گفته های چند تن، بیروز دوانی را تنظیم کننده این یادداشت ها معرفی کرده بود، معذالک اطلاع یافتیم نویسنده این کتابچه عبدالله شهیازی عضو سابق دبیرخانه حزب توده و یکی از شاگردان احسان طبری است که میگوید یکی از بازجویان اصلی کیانوری و مریم فیروز است که متن آن چندی پیش منتشر شد.

وی که اینک مسئول موسسه تحقیقات و انتشاراتی دیدگاه است، در انتشارات و پژوهشهای سیاسی نیز کار میکند که گفته میشود همه آنها، سازمانهای تئوریک و اوآک است. مجموعه این کتابچه در حقیقت اطلاعات سوخته ای است که برای توجیه دستگاه ولایت فقیه تهیه شده است.

استفاده کرده و به اعضای سازمان مخفی می گوید که نام مستعار بدهند و بگویند از دادستانی مأموریت دارند و سخنی دیگر نگویند. آنها را به کمیته می برند پس از آن دو روز به اوین منتقل میشوند. در روزنامه ها می نویسند که شبکه مخفی حزب منحل شده است.

کیانوری، تلفنی با پرتوی قرار می گذارد، روز بعد پرتوی سوار بر ماشین و همچنین همراه با افرادی مسلح از سازمان مخفی سر ملاقات کیانوری حاضر میشوند و کیانوری آنها را مستقیماً به محل دادستانی می برد!! در آنجا کیانوری ماشین دادستانی را سوار میشود و پرتوی و دیگران با ماشین متعلق به سازمان مخفی بدنبال آنها. در مقابل درب خانه ساواکی مورد نظر، کیانوری و نماینده دادستانی و پاسداران، همچنین پرتوی و دوستانش بدنبال آنها پیاده میشوند.

کیانوری محل را نشان میدهد. پس از بازرسی محل و ائبار، آن فرد را در ماشین دادستانی میگذارند. چند ماشین دادستانی و همچنین ماشین سازمان مخفی حزب بدنبال هم می روند. وقتی به محل دادستانی می رسند، کیانوری آنها را ترک می کند و پرتوی و دوستانش را منتظر می گذارند که آن فرد را از دادستانی برای بازجویی تحویل بگیرند تا آنها به مدت ۲۲ ساعت از او بازجویی کنند و پس از کسب اطلاعات او را به دادستانی بازگردانند. عصر آن روز فرد ساواکی را تحویل پرتوی میدهند و رسید می گیرند و یک پاسدار را نیز همراه او می فرستند، چون کیانوری مکانی را مشخص نکرده بود، پرتوی از خانه ای که قصد داشتند برای چاپخانه مخفی استفاده کنند ولی آن محل لورفته بود و معلوم شده بود که در اختیار حزب بوده است و نیز زیر زمین آن

نشین چند نفر را دستگیر کرده اند ولی موفق نشده اند تا ریشه جریان را پیگیری کنند آنها نیز به کارشان ادامه میدهند و نیز می گوید که اکنون «شخصی ساواکی» که با شبکه براندازی وابسته به خارج، رابطه دارد شناسایی شده که قرار است در نماز جمعه بمب گذاری کنند. کیانوری می گوید که شخصاً با «قدوسی» دادستان صحبت کرده است که چون شما ناتوان هستید، اجازه دهید که آنها یعنی حزب این کار را تمام کنند و قدوسی نیز موافقت کرده و از ایترو قرار شده پرتوی مسئله را سازماندهی کند که این شخص را دستگیر کرده و در بازجویی آن با دادستانی مشارکت داشته باشند. قرار بر این شد که سازمان مخفی حزب به اتفاق دادستانی، این شخص را دستگیر کند ولی به تنهایی بازجویی از او را انجام دهد. شخص کیانوری یک باغ را به عنوان محل حبس و بازجویی انتخاب کرد. همانشب منزل آن شخص را تحت نظر قرار دادند که این فرد ساواکی و بمب گذار، قرار نکند. صبح روز بعد

با ذکر این دو نمونه، باید دانست در جامعه بسته، که سانسور و خفقان حاکم است، اطلاعات همیشه درست نیست و اگر امروز نامی را به نادرست به کار بریم، منتظر باشیم که فردای امروز نام خود ما را به نادرست به کار خواهند برد.